

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

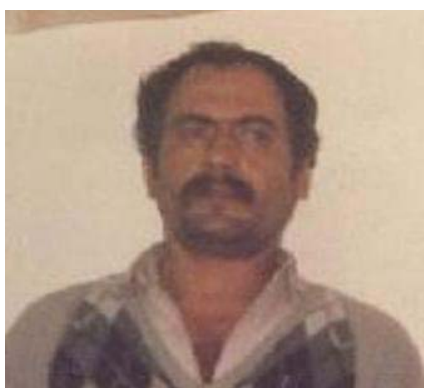
afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

شمی صلواتی  
۰۷ جولای ۲۰۲۲

## «ناصر صفر علی پور معروف به ناصر پیزا»



به یاد رفیقی که تصویر انسانی اش در ذهنم حک شده است. رفیقی دل شکسته، رنجیده و آزرده از ناکامی‌ها، از بی وفائی‌ها، از دلمردگی‌ها «که در فضائی که عواطف و احساس در دل سنگ دهن شده بود.....»

در اردوگاه کومه له بود که ناصر را شناختم، که این تبدیل صمیمیت شد.

ناصر کارهای اردوگاهی کومه له را انجام می داد، انسانی زحمت کش، آچار به دست و گاه پشت فرمان تراکتور مشغول کار بود.

ناصر برای نواختن ضرب و تمپو انگشتان نرم و خاصی داشت من دلبسته نواختن تمپو با انگشتان ناصر بودم ریشه صمیمیت ما همین بود، هر چند من خودم با دایره و دف و زیر بغلی «ضرب» آشنائی داشتم.

شبها کنار آتش کتری سیاه را با چند رفیق روی آتش می گذاشتیم و ناصر با زدن تمپو دل ما را شاد می کرد ناصر تمپو خیلی زیبا می نواخت گاه در برنامه های چون «ماوه شو» گالته و گپی، ما مست شادی و ناصر غرق در نواخت تمپو می شد و بعد شعری بود و آوازی، تئاتری، طنزی که ما را از فضای جنگ و محدودیت اردوگاهی خارج می ساخت....»

چندین زمستان گذشت تا پاییز ۶۸ اگر اشتباه نکنم من مسئول حمام اردوگاه زرگويز بودم دقیقاً یادم هست که حمام کردن نوبتی بود ناصر آمده و از من خواهش کرد که اجازه بدهم خارج از نوبت او نیز حمام کند من پذیرفتم و او هم نیم ساعتی به نظافت خود ادامه داد.

وقتی که از حمام خارج شد بدور از انتظار مرا بوسید، گفتم چی شد گفت فقط یک تشکر بود. البته مدتی دچار افسردگی شدید بود. و چندین بار در این رابطه از او سؤال کرده بودم ولی بی نتیجه بود.

ناصر قدردان محبت‌های دکتر فرهاد اردلان بود. دکتر فرهاد را انسانی آگاه با درک بسیار بالا، به قول ناصر "دکتر فرهاد اعتبار انسانیت بود."

دو ساعت بعد از حمام یعنی ساعت سه بعد از ظهر صدای یک گلوله در اردوگاه پیچید که متوجه شدم ناصر اقدام به خودکشی کرد است.

نصف صورتش بر اثر گلوله رفته بود اما پزشکان کومه له در تلاش بودند تا او را نجات دهند، هرچند غیرممکن بود بعد از سه روز جانباخت.

مرگ ناصر برای من یک شوک بود.

سخت رنجیده شدم،

غم ناصر به عنوان یک رفیق توجه مرا به دنیای نامهربانی ها برد و جسم و روحم را به اصطلاح عام لرزاند. از این نوع خودکشی ها گاه اتفاق می افتد. اما من دلیل خودکشی ناصر را می دانستم که بر اثر یک بهتان (بوختن) بود که اتفاق افتاد.

به همین دلیل ناروا دچار افسرده گی شدم. چون ناصر را از نزدیک می شناختم .

تعدادی از رفقا جسد ناصر را برای دفن به گورستانی در سلیمانیه بردند.

مرگ ناصر با بی تفاوتی و بدور از مراسم و سخنرانی بود...»

«در همان لحظه بود که در «ایمان» چه قلبی و کورکورانه شک کردم چون فهمیدم که ایمان انسان را به سوی نادانی، حماقت و بی تفاوتی می برد. و دروغ ها را تبدیل به باور می کند صرف ایمان مزخرف و در تناقض با منطق است لحظه ای که پی بردم شک اساس و پایه منطق است...»

می دانستم سزاوار ناصر این نبود او یکی از مبارزان واقعی بود

متأسفانه دیده نشد، کسی او را ندید، با این مرگ غم‌انگیز زندگی اش پایان یافت...

در این نصف شبی که به یاد ناصر افتادم ۳۳ سال می گذرد من پا به سن گذاشتم آنچه را که در گذشته‌ای دور، برایم قابل فهم نبود امروز برایم قابل درک است..

فکر می کنم یاد ناصر که در اوج بی کسی و غریبی جز گمنامان جنبش چپ در کردستان بود کافی باشد تا در خلوت خویش برای ناصر ها اشک بریزم، شاید کافی باشد تا با جسارت اعتراف کنم که پیشمرگانی و جنگ راه نجات نیست و ما را به جانی نمی رساند،

بلکه این آگاهی سیاسی و اطلاع رسانی ست که با سازماندهی مردم برای فتح خیابان ها، برای انقلاب، تغییر- راه درستی ست...»

ناصر از خانواده ای فقیر و تنگدست در یکی از محله های فقیرنشین سنندج بود او کارگر حمام‌های سنتی بود که با مبارزات مردم در سنندج همراه شد و بعد به صف پیشمرگان کومه له پیوست تنها برادرش «جلال ربیندان یکی از فعالان بنکه ربیندان سنندج» که در یک درگیر نظامی جانباخت.

۵ جولای ۲۰۲۲ میلادی

شمی صلواتی